



## توسعه خراسان جنوبی در گرو توسعه گردشگری است

برخی از آثار و بنایهای تاریخی بازدید کند و لکنگ احداث بازارچه‌های صنایع دستی را در خانه نم خراسان جنوبی بزمیں بزند. وزیر گردشگری به مسؤولان خراسان جنوبی گفت، ایجاد پوییک هتل‌هادر خانه‌های تاریخی، یکی از طرفیت‌های مهمی است که آنها می‌توانند با تکیه بر آن به توسعه گردشگری در استان شان کمک کنند. /جام جم دیلی

فرصت‌های اشتغال و درآمدی‌زیادی در این استان ایجاد کرد. علی‌اصغر منسان، اما همراه معاونش، ارزوز دشنه رفته خراسان جنوبی تاهم مهرتابی‌بود بر ظرفیت‌های گردشگری این استان و حرکت در مسیر بهره‌داری از آنها در جهت جذب گردشگر و درآمد بزند و هم از تعدادی از پروژه‌های گردشگری از جمله چند اقامتگاه بومگردی و

برای پیدا کردن و دلخواهی از ایشان حركت انجام داده، ایشان راهم خودمان پیدا کردیم و متفاسیم که علی‌رغم اتفاق رخداده است».

### من عذرخواهی می‌کنم

تاسف‌رئیس شورای شهر اردبیل یک دلیل بیشتر ندارد؛ این که او را به شهرباری تاکید کرده که برای بحث دستفروش‌هاز نیروهای آموزش دیده استفاده کنند.

پوستی در توضیح بیشتر می‌گوید: «نمی‌شود که بیک نظر از خیابان پیدا کنی و فردا به عنوان اجراییات به خیابان بیاید، بدون فرم بدnon آموخت و بلد هم نباشد که با مردم چطور برخورد کنند! نمی‌شود که چهارچهار قدر را بیاورد و به عنوان اجراییات استخدام کنند و تججه‌اش برخورد فیزیکی و خشن با مردم باشد... البته این موضوع در این دو سالی که ما پیگیر قبیله بودیم خیلی کمتر شده بود تا جایی که من شنیدم با این بند خداهم برخورد فیزیکی مستقیم صورت نگرفته و خود ایشان موقع پس گفت و سایش دچار حاده شده، ولی در هر حال این اتفاقه دهن و من از مردم به خاطر این حاده عذرخواهی می‌کنم».

### دلخواهی شهر

قانون دستفروش‌ها را درست ندارد این در ددل دستفروش‌هاست هرجای کشورمان که بشنند؛ قشری که فعالیتشان مصادق سدمعتبر است؛ عملی که تایید شده نیست و سرورشته است به تصریح یک بند ۲ ماه ۵۵ قانون شهرباری‌ها مرسد؛ در این تصریح قانون‌گذار مقرر کرده: «سد معابر عمومی و اشغال پیدا برده رها و استفاده غیرمجاز آنها و میدان‌ها و پارک‌ها و باغ‌های عمومی برای کسب یا سکنی یا هر نوع دیگری ممنوع است و شهرباری مکلف است از آن جلوگیری و در رفع موانع موجود و آزاد کردن معابر و اماکن مذکور فوق توسط ماموران خود را اقام کنند». نیمس شهرباری شهرباری‌دیل امامی گوید که قانون یک طرف قضیه است و در طرف دیگر یادی وضعیت اجتماعی مردم را هم بینیم: «اما باید به شرایط اقتصادی اموروز خاصه نگاه کنیم، برای خانواده را مخفی خواهد کرد و مخابرات کنند».

بیمارستان فاطمی؛ روی یک تخت منتظر دکتر نشسته و خون سرو صورش را با دستمال پاک می‌کرده که دکتر شفیعی از این دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

بیمارستان فاطمی؛ روی یک تخت منتظر دکتر نشسته و خون در بازار سنتی اردبیل، این پیغمد دستفروش تیار است؛ اتفاقی که دل خیلی‌ها را برآورد آنقدر کرده است: «نمی‌شود ندارد؛ قسمت عمی»، همان عمو قسمتی که همه به خلق و خوی خوش و روی گشاده می‌شناستند... دستفروشی که آنقدر محبویت دارد که هرچه داشته باز این موضوع شهر که از معتمدین بازار هم هست، در واکنش به این موضوع در یکی از شبکه‌های اجتماعی از مسؤولان شهرداری و شورای شهر اردبیل بخواهد که هرچه سریع تراز این پیغمد دستفروش دلخواهی کنند.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

بیمارستان فاطمی؛ روی یک تخت منتظر دکتر نشسته و خون در بازار سنتی اردبیل، این پیغمد دستفروش را به دندن و تصویر پیغمد اجتماعی و اکنیش نشان بدهند و تصویر پیغمد را در دست به دست در فضای مجایز منتشر شود؛ یکی از

عکاسان اجتماعی شهر اردبیل... او عکس رانگاه کنند و یادش پیادی که ریک سال پیش در همین بازار از همین پیغمد عکاسی کرده؛ عکسی که بازار از همین پیغمد دستفروش را می‌کند.

حال عکس یک گارش ماست و او درباره اش به مامی گوید؛ عکس این پیغمد دستفروش رامن یک سال پیش در چهارچهار می‌گردید و شرایط اقتصادی امروز جامعه نگاه کنیم، برای خیلی‌ها چهارچهار جز دستفروشی نمی‌ماند... عموم قسمت هم مثل خیلی‌ها مجبور است، خرج زندگی دارد، دختر داشجو و دارد و مخابرات کنند

می‌خورد و این اتفاق را بیایش می‌افتد...

### شهرداری پاسخ‌نگاری

قسمت عمی، ۷۵ سال از خدمت شهرداری، ازین ۲۵ سال به فضای شهرداری کسبه بازار سنتی اردبیل، ۳۰ سالش را در بازار دستفروشی و نصارا... زاده می‌گردید باوقاری است که به جوز مانه دستفروشی می‌کند و نوان حلal سفره خانواده‌اش نمی‌برد. برای او هم برخورد ماموران شهرداری جای سوال دارد و درباره اش می‌گوید: «ایشان برای نماز رفته بود که وقتی تویست ها را فرستاد ایشان برای عکاس اجاوه را گرفت و با روی یاری بارز قبول کردند و حتی برای من زست گرفتند!»

ماجرای تلح برخورد ماموران شهرداری با پیغمد قوری فروش بازار سنتی اردبیل چه بود؟

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار کسی به بازار برداشت افتد که هرچه داشته ماموران شهرداری برده‌اند آن وقت دوباره همه حرفا بهای پاک جمله رسیده (قسمت عمی، آقاما!) این دهند و شب چراغ کاسیه شان را به این می‌کنند آشناست.

فیلم کوتاه است؛ فقط چند ثانیه، اما همین چند ثانیه مرا می‌رساند به بازار سنتی اردبیل؛ به کربلا پیام قسمت زاهد یعنی همان دستفروشی که حالت فیلمی در فضای مجایز منتشر شده و دیگر خیلی‌ها می‌شناستند... او امبار